

برنامه تا آسمان

اسماء و صفات الهی ۱۲

علم و اراده الهی ۱

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۰۱/۰۹/۲۰ مقارن با ۱۴۴۴/۰۵/۱۶ هجری قمری

(مجری)

امروز سالروز شهادت سومین شهید محراب، حضرت آیت الله دستغیب (رحمة الله علیه) هست که گرامی می‌داریم یاد و خاطره همه شهدای محراب، همه شهدای انقلاب اسلامی و امام شهدا را، حجت الاسلام و المسلمین جناب حاج شیخ علی آقای رضایی تهرانی در برنامه امروز ما حضور دارند، خدمتشان سلام عرض می‌کنیم، عرض خوش آمد و تشکر از حضورتان.

(استاد)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

من هم عرض سلام و ادب و احترام دارم خدمت حضرت عالی و همه بینندگان ثابت قدم این برنامه و من هم عرض تسلیت دارم سالروز شهادت فقیه عارف، حضرت آیت الله حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی را که به حق از نوادر روزگار بودند، به گردن ملت ما به خصوص فارسی‌ها بسیار بسیار منت عظیمی دارند و از شهدایی هم بودند که نحوه شهادتشان به گونه‌ای بود که درس آموز بود که انسان این گونه مثل مولای خود که سال‌ها برای او اشک ریخته‌است ارباً ارباً بشود، رضوان الله تعالی علیه.

(مجری)

خیلی متشکرم، ممنون از توضیحاتی که دادید، خدا رحمت کند ایشان را و همه شهدای انقلاب اسلامی را. ما خدمت حاج آقای رضایی تهرانی در مورد اسماء و صفات خداوند صحبت می‌کنیم و از این جلسه در مورد علم و اراده خدا قرار است که حاج آقا برایمان صحبت کنند. بحث در مورد علم زیاد است، شاید به بحث اراده امروز نرسیم ولی قصدمان این است که در مورد علم و بعد در مورد اراده صحبت کنیم. حاج آقا به عنوان اولین سوال، مثل همیشه که خدمت شما هستیم، علم را تعریف کنید و اقسام آن را برایمان تعریف کنید.

(استاد)

بله، علم در فارسی به دانش ترجمه می‌شود، دانستن یا آگاهی که در حقیقت اگر مصدر معنا بشود، به گونه‌ای معنا می‌شود، اگر اسم مصدر معنا بشود به گونه‌ای دیگر (معنا می‌شود).

دانستن مصدر است و آگاهی که محصول دانستن است اسم مصدر است، علم هم بر دانستن اطلاق می‌شود و هم بر آگاهی (اطلاق می‌شود) و علم در برابر جهل است، جهل به معنای ندانستن و ناآگاهی.

از واضح‌ترین مفاهیم برای انسان مفاهیمی است که انسان آن مفاهیم را به علم حضوری یعنی به وجدان درک می‌کند. اگر چیزی را انسان وجدان کرد، او را بسیار خوب می‌فهمد و یاد می‌گیرد، ما هر کدامان از علم و جهل، از دانستن و ندانستن، از آگاهی و ناآگاهی تصور روشنی داریم، چه این که از گرسنگی، از تشنگی، از بلوغ تصور روشنی داریم.

پس نیاز چندانی برای کنکاش در معنای علم نداریم، آن چه که باید در آن کنکاش کنیم، این است که حقیقت علم چیست، از معنای علم تصور روشنی داریم.

بزرگان ما در دانش حکمت وقتی پرداختند به علم‌شناسی و تفسیر علم، گفتند: «علم عبارت است از حضور معلوم در نزد عالم». می‌دانیم که ما صفات کمالی را اقسامی می‌کنیم، یکی از تقسیمات صفات کمالی این است که صفت کمال در من یا متعلق دارد یا متعلق ندارد.

مثلاً اگر من بگویم من زنده هستم، زنده بودن متعلق ندارد اما اگر گفتیم من می دانم، بلافاصله مخاطب سوال می کند، چه چیز را؟

پس علم از آن مقوله‌هایی است که متعلق می‌خواهد، متعلق علم را اصطلاحاً معلوم می‌گوییم، دانسته شده.

حالا، اگر معلوم در نزد عالم حاضر باشد، به این علم می‌گوییم یا به این آگاهی می‌گوییم.

الان بسیاری از امور هست که ما نسبت به آن‌ها هیچ آگاهی نداریم چون معلوم در نزد ما حاضر نیست. آن وقت همین جا است که ما برای علم تقسیماتی می‌چینیم که یکی از این تقسیمات این است که علم یا حضوری است و یا حصولی است.

علم حضوری دانشی است که خود معلوم پیش عالم هست، وجود معلوم پیش عالم هست، مثل این که من دائماً به خودم علم دارم چون خودم پیش خودم حاضر هستم.

الان من به تصورات خود علم دارم، مثلاً تصور می‌کنم گنبد مطهر حضرت علی ابن موسی الرضا (سلام الله علیه) را، خب خود این صورت گنبد پیش من حاضر است.

(مجری)

بله.

(استاد)

علم من به این گنبد نیاز به واسطه ندارد، به این علم حضوری می‌گوییم، علمی که خود معلوم پیش عالم حاضر است. در مقابل، علم حصولی یعنی علمی که خود معلوم پیش من حاضر نیست، صورتی از او پیش من حاضر است، یعنی من با واسطه دارم آن را درک می‌کنم.

غیر از علم من به خودم و علم من به وجدانیاتم، تمام علوم دیگر بشر، علوم حصولی است، علومی است که واسطه می‌خورد، یعنی من با صورت ذهنی دارم اشیاء بیرون را فهم می‌کنم و ابزار تحصیل این صورت ذهنی هم همان حواس و ادراکات من است، یا از راه دیدن است، یا از راه شنیدن است، یا از راه بویدن است، یا از راه چشیدن است، یا از راه لمس کردن است، به هر حال خدای متعال به انسان ابزار ادراکی داده است، این ابزار ادراکی می‌آید صورتی را در ذهن من ایجاد می‌کند، من با این صور خارج را درک می‌کنم، ولی از بس این صورها شفاف است، انسان خیال می‌کند که دارد خود خارج را درک می‌کند.

مثلاً من الان می‌گویم خب این لیوان است دیگر و این هم آب داخل لیوان است، این میز است دیگر، این هم شیشه روی میز است، همه این‌ها را من دارم با واسطه درک می‌کنم.

یعنی صورتی از این شیشه در ذهن دارم، صورتی از این میز در ذهن دارم، صورتی از این آب و لیوان در ذهن دارم، چون آن صورت مطابق خارج است، من خارج را درک می‌کنم، به این علم حصولی می‌گوییم. پس در علم، یک تقسیم این است که علم یا علم حضوری یا علم حصولی است.

علم حصولی علم با واسطه است، آن وقت بین علم حضوری و علم حصولی بزرگان ما نشستند بررسی کردند، کردند، کردند، هفده تا فرق پیدا کردند.

هفده فرق که یکی از این فرق‌ها این است، در علم حضوری خطا راه ندارد.

الان من دارم خودم را درک می‌کنم، همیشه خودم پیش خودم حاضر هستم، خطا ندارد.

من گرسنه‌ام هست، دلم دارد سرصدا می‌کند از گرسنگی، این خطا ندارد، گرسنه هستم، یا من سیرم، این احساس خطا بردار نیست، ولی در علم حصولی خطا هست.

حالا من یک تصویری از یک شیئی دارم، بعد می‌فهمم این تصور، تصور درستی نبوده است.

فقط الان در خطای در ادراک بصری، ادراک چشمی، بیش از چهار هزار نوع خطا کشف کردند که گاهی به صورت معما حل می‌شود. نردبانی می‌کشد، می‌گوید پایین و بالای این نردبان اندازه هم هست؟

شما می‌گویید معلوم است که پایش بزرگ‌تر است، بالایش تنگ‌تر است، خطکش می‌گذاری، می‌بینی نه یکسان است.

(مجری)

درست است، خطای چشم است.

(استاد)

به این خطای چشم می‌گوییم، این خطای چشم برمی‌گردد به این که در علم حصولی ما خطا داریم ولی در علم

حضوری ما خطا نداریم. حالا اگر بعد به این نکته رسیدید که خدای متعال دانش حصولی ندارد، همه دانش هایش حضوری است، یعنی نعوذ بالله ما در مورد خدا خطا نداریم، سهو و نسیان نداریم، خب این فرق، یک فرق اساسی است بین دانش حضوری و دانش حصولی.

یک تقسیم دیگر عرض بکنم، علم را ما به دو بخش علم انفعالی و علم فعلی تقسیم می‌کنیم. علم انفعالی یعنی علمی که من متأثر از معلوم می‌شوم.

این جا لیوان آبی هست، داخلش آب هست، در تعامل با او ذهن من تأثر می‌پذیرد، تصویری، شکلی از او می‌گیرد و به این علم انفعالی می‌گوییم.

اما گاهی وقت‌ها علم معلوم‌ساز است، علم معلوم را می‌سازد. قدیمی‌ها مثال می‌زدند، شما قله رفتی، اولین بارت است، حواست نبوده (است)، سرت را انداختی بالا رفتی.

یک لحظه برمی‌گردی، تصور سقوط می‌کنی، بلافاصله ساقط می‌شوی، این تصور سقوط تو را چه می‌کند؟ ساقط می‌کند.

به این علم فعلی می‌گوییم، علمی که معلوم را ساخت، قبل از معلوم بود و معلوم را ساخت، حالا بعد باید برسیم، آیا علم پروردگار علم انفعال است یا علم، علم فعلی است، علمی است که معلوم را می‌سازد. پس ما از علم، آگاهی تصور روشنی داریم چون از وجدانیات است و حقیقت علم، یعنی حضور معلوم در محضر عالم که حالا این حضور معلوم گاهی حضور بی‌واسطه است، گاهی حضور باواسطه است و لذا علم را به علم حضوری و حصولی تقسیم کردیم و دیگر تقسیم کردیم به علم فعلی و انفعالی.

(مجری)

خیلی متشکرم، یک بخشی را با هم ببینیم، آیاتی از کلام وحی را با هم مرور کنیم، برمی‌گردیم سوالات دیگری راجع علم خدمت حاج آقا مطرح می‌کنم.

(تیزر)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ، وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١٩﴾».

ای اهل ایمان اگر حرمت خداوند را نگاه دارید، او به شما قدرت تشخیص حق از باطل را عطا می‌کند و گناهان شما را می‌پوشاند و شما را می‌آمرزد، بدانید خداوند صاحب فضل و کرمی بزرگ است.

سوره مبارکه انفال

(پایان تیزر)

(مجری)

خدمت جناب حاج آقای رضایی تهرانی هستیم، در مورد صفت علم که گفتند آگاهی و دانستن هست برایمان صحبت کردند، تقسیماتی را هم گفتند، ادامه سوالات، من این سوال را مطرح کنم. آگاهی و علم خدا به چه معنا است و چه تفاوت‌هایی با آگاهی در خلق خدا دارد.

(استاد)

بله، ببینید ما در همه صفات کمالی قائل به اشتراک معنوی هستیم، معنی اشتراک معنوی یعنی چه؟ یعنی معنای یک فضیلت در ما و خدا یکسان است، مفهوم یکسان است، مصداق متفاوت است ولی مفهوم یکسان است.

در حقیقت می‌شود شعر

تفاوت از زمین تا آسمان است

میان ماه من تا ماه گردون

گفت: «فلفل هندی سیاه و خال مه‌رویان سیاه».

در حقیقت در خدا هم علم یعنی آگاهی، در خدا هم علم یعنی دانستن، نکته این است که علم خدا با علم خلق خدا چه تفاوت‌هایی دارد که ما در حقیقت با این تفاوت‌ها می‌خواهیم ببینیم خصوصیت مصداق را احراز کنیم و بگوییم خدای متعال اگرچه عالم است و ما هم عالم هستیم اما علم او از نظر مصداق به چه معنا است و علم ما از نظر مصداق به چه معنا است.

۱. اولین تفاوت این است که علم ما خب ممکن است، علم خدا واجب است، یعنی علم ما ممکن‌الوجود است

اما علم خدای متعال واجب‌الوجود است، باید باشد و بوده و هست و خواهد بود.

۲. دوم این که علم ما حادث است، علم خدا قدیم است و ازلی است، ما علممان دیروز نبوده‌است، فردا هم خدای نکرده آرزایم می‌گیریم، نیست.

خدا رحمت کند بزرگ‌ترین شاگرد شیخ انصاری را، میرزا حبیب رشتی که فرموده بود: «شیخ انصاری سه صفت داشت، زهد داشت، قدرت و ریاست داشت و علم داشت. علمش را به من ارث داد، ریاستش را به میرزا حسن شیرازی، صاحب فتوای تنباکو داد، زهدش هم با خودش در خاک برد».

این کسی که وارث علم شیخ انصاری است، گفتند که اواخر عمر، از خانه‌اش تا حرم امیرالمومنین (علیه‌السلام) می‌خواست برود، راه را گم می‌کرد، اگر می‌رفت، در برگشتن راه را گم می‌کرد، یعنی صفحه علم پاک شده بود، آرزایم آمده بود همه چیز را برده بود، بچه‌اش را طرف نمی‌شناسد.

علم ما، سابقه عدم و لاحق عدم دارد، نبوده، بعداً هم معلوم نیست، باشد یا نباشد. علم خدای متعال ازلی و قدیم است، حادث نیست.

۳. علم ما همان‌طور که ازلی نیست، یقیناً ابدی هم نیست، یعنی ابر است، ناقص است.

علم خدای متعال همان‌طور که ازلی هست، ابدی هم هست.

۴. علم ما نیاز به ابزار دارد، «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ»،

خدای متعال با گوش و چشم و این‌ها، با این ابزار کاری کرد که ما عالم بشویم اما علم خدای متعال احتیاج به ابزار ندارد و لذا «سَمِيعٌ بِمَا يُبْصِرُ، بَصِيرٌ بِمَا يَسْمَعُ»، که به تفسیر این روایات می‌رسیم.

۵. علم ما خطاپذیر است، علم خدای متعال خطاپذیر نیست.

چون علوم ما ۹۹ درصد حصولی است، علوم خدای متعال صد درصد حضوری است، تازه آن هم معنای اعلیٰ حضور را دارد.

۶. علم ما ناقص است، قلیل است، «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»، اما علم خدای متعال کامل است.

۷. علم ما محدود است، علم خدای متعال نامحدود است، ما اصلاً تصور شفافی از نامحدود نداریم چون خود محدود هستیم، یک تصور روشنی از وجود نامحدود، دانش نامحدود، توانایی نامحدود نداریم، فقط لفظش را بر زبان جاری می‌کنیم، می‌گوییم دانش بشری که بماند، دانش ما سوی الله محدود است، دانش خدای متعال نامحدود است.

یاد جمله ابن عباس افتادم، از امیرمومنان (سلام الله علیه) یاد کنیم.

از ابن عباس پرسیدند، علم سایر اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در کنار علم باب علم نبوی، علی ابن ابیطالب (علیه‌السلام) چگونه بود؟

گفت: «ما علمي وعلم أصحاب محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) في جنب علم علي ابن ابیطالب (علیه‌السلام) إِلَّا كَقَطْرَةٍ إِلَى الْبَحْرِ».

مثل یک قطره نسبت به دریا علم من و علم سایر اصحاب پیغمبر (بود).

(مجری)

همه با هم این‌طور بود.

(استاد)

بینید، در حقیقت ما این را هنوز راحت می‌فهمیم اما علم نامحدود الهی را نمی‌فهمیم.

۸. هشتم، علم ما قابل کاهش یا افزایش است، علم خدای متعال لا یتغیر است، نه کاستی و نه فزونی می‌پذیرد.

(مجری)

نیازی ندارد تکمیل شود.

(استاد)

نه نیازی ندارد، معنا ندارد.

(مجری)

درست است، معنا ندارد.

(استاد)

چون بر نامحدود، افزودن معنا ندارد و علم پروردگار نامحدود است، بر نامحدود نمی‌شود چیزی افزود.

۹. نهم، علم ما امانت و هدیه الهی است، بِالْغَيْرِ و لِلْغَيْرِ است. علم خدای متعال مال خودش است، ذاتی‌اش است، از کسی علم قرض نکرده‌است، کسی به او علم نداده‌است.

۱۰. دهم، علم ما دوگونه بود، هم حضوری بود و هم حصولی و ۹۹ درصد علم ما حصولی است که خطاپذیر هم هست اما دانش خدای متعال فقط حضوری است و اگر برخی به این سمت رفتند که برای خدا دانش حصولی هم تصویر کنند، در تصویر دانش حصولی برای خدا ناجح نبودند و مورد نقد واقع شدند.

۱۱. یازدهم، علم ما نیاز به معلم دارد، علم خدا نیاز به معلم ندارد.

«الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ.

اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ.

وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ».

اما خدای متعال علمش ذاتی‌اش است، معلم نمی‌خواهد.

۱۲. دوازدهم، علم ما گاهی ضار است گاهی نافع است، گاهی هم خنثی است. ما سه گونه علم داریم:

(آ) بعضی از علم‌ها نفع دارد

(ب) بعضی از علم‌ها نه نفع دارد و نه ضرر دارد

(ج) بعضی از علم‌ها ضرر دارد

اما علم خدای متعال فقط نافع است، علم پروردگار خنثی یا ضار نیست.

۱۳. سیزدهم، علم ما سطحی است، ژرف نیست، عمیق نیست، علم خدا ژرف است و اکتناهی است، به گنه هر

چیز می‌رسد، «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِكُلِّ شَيْءٍ»، علم بِكُلِّ شَيْءٍ است.

گستره، هر چیزی است و آن هم تا عمق وجود او نافذ است، پس در حقیقت علم خدا عبارت است از حضور خود در نزد خود و حضور ما سوی خود در نزد او به علم حضوری گسترده نامتناهی ژرف که ما تصور خیلی روشنی هم از او نداریم، می‌دانیم که چندان نمی‌دانیم.

(مجری)

خیلی متشکرم، یک بخشی را با هم ببینیم و برگردیم، سوالات شما هم به دستم می‌رسد، خدمت حاج آقا مطرح خواهیم کرد.

(تیزر)

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

(پایان تیزر)

(مجری)

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

دوسه تا سوال از طرف بینندگان به دستم رسیده است که خب مربوط به همین بحث و همین نکته هم هست، الان خدمت حاج آقا مطرح کنم، گفتند قرآن می فرماید: «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا سَمُّوهُمْ، أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ». یعنی چه که خدا برخی امور روی کره زمین را نمی داند، یعنی علم او محدود است؟

(استاد)

بله، ببینید اول من آیه را ترجمه کنم.

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ»، مشرکین و کفار آمدند برای خدا شریکانی قائل شدند، این بت هُبل است، این عزی است و این نسر است و این یعوق است. خدای متعال می فرماید: «آیا اینها خبری در کره خاکی دارند و دارند به خدای متعال خبری می دهند که خدا نسبت به او علم و دانش نداشته است.»

یعنی خدا در کره خاکی شرکایی داشته است ولی خودش خبر نداشته است، «أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ».

(مجری)

نَعُودُ بِاللَّهِ.

(استاد)

معنی این آیه این است، خدای متعال می خواهد بگوید که اگر من بکُلِّ شَيْءٍ عَالِمٌ هستم، اگر سرتاسر گیتی مصداق علم من است که خواهیم گفت که عالم، علم پروردگار است، معنا ندارد که شما چیزی بدانید و من ندانم. یعنی معنا ندارد من شریک داشته باشم، آن هم در کره خاکی، آن هم شما بدانید و آن شریک را تقدیس کنید ولی من از آن شریک خبری نداشته باشم.

پس در حقیقت این نفی حکم به لسان نفی موضوع است، می خواهد خدای متعال بگوید که اصلاً شریکی برای خدا وجود ندارد، شما تخیل می کنید که شریک دارد، از این خدا «بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ» تعبیر می کند. خب، چیزی که نیست و نمی تواند که باشد و مُحال است، این متعلق علم هم قرار نمی گیرد، خدای متعال شریک داشتنش مُحال است، اگر مُحال است، متعلق علم هم نیست.

اینها آمدند در کره خاکی، خواستند برای خدا شریک فرض کنند، خدا می گوید: «چیزی را که من نمی دانم، این وجود ندارد، شما می خواهید بگویید این هست و به من بیاموزید، این معنا ندارد».

(مجری)

درست است، یک سوال دیگر این که اهل بیت (علیهم السلام) فرموده اند: «ما ظرف علم خدا هستیم». یعنی علمشان با علم خدا هیچ تفاوتی ندارد؟

(استاد)

سوال خوبی است، اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند: «مَنْ عَيْبَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَأَوْعِيَةُ لِمَشِيَةِ اللَّهِ».

ما ظرف دانش خدا هستیم و از آن طرف ظرف اراده خدا هستیم که ما به بحث اراده همان طور که فرمودید، بعداً می رسم. معنای این جمله این است که آن مقدار از علم پروردگار که می تواند ظهور و بروز پیدا کند و در جهان ما سوی بروز و ظهور پیدا می کند، از دایره وجودی ما پخش می شود و این حرف درستی است. ما معتقدیم اول مخلوقات حقیقت محمدیه است، نور چهارده معصوم (سلام الله علیهم اجمعین) است و خدای متعال مقرب تر از اینها به خود ندارد.

آخر زیارت جامعه چه می گوئیم؟

«اللَّهُمَّ إِنِّي لَوَجَدْتُ شَفْعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ لَجَعَلْتَهُمْ شَفْعَائِي».

خب، این اقرب تعارف نیست، یعنی خدای متعال اگر در رأس هرم است، اولین موجودات که بعد از خدا فرض می شوند حقیقت چهارده معصوم است.

اگر آن‌ها بعد از خدا اول شدند، یعنی علم الهی و اراده الهی از آن‌ها نشئت می‌گیرد، به این عِبَّهٔ عِلْمِ اللَّهِ می‌گوییم اما این معنی‌اش این نیست که علم این‌ها مثل علم خدا نامحدود است.

(مجری)
درست است.

(استاد)

پس آن مقداری که از علم خدا قرار است در ما سوی جلوه پیدا کند از دریچه چهارده معصوم (علیهم‌السلام) جلوه پیدا می‌کند ولی علم چهارده معصوم (علیهم‌السلام) روی همدیگر نسبت به علم خدای متعال، نسبت محدود به نامحدود است و محدود نسبت به نامحدود نسبتش نامحدود است.

(مجری)

درست است، آیا علم ما و خداوند در مفهوم با هم اختلاف دارد یا در مصداق؟

(استاد)

بله یک اشاره‌ای به این مطلب داشتیم، علم انسان، نه انسان، جن، نه جن، علمی که در ما سوی خدا مطرح است چون خدا معتقد است به حق که همه عالم شاعر است، شعور دارد و علم دارد، علم ما سوی خدا با علم خدا در مفهوم شریک هستند.

علم یعنی آگاهی، مثل وجود یعنی هستی، مثل قدرت یعنی توانایی، اما این جور نیست که علم در ما به یک معنا باشد، در خدا به معنای دیگری باشد.

مفهوماً شبیه به هم هستیم اما مصداقاً همان میان ماه من تا ماه گردون، یعنی همان سیزده فرقی که بین علم خدا و علم انسان گفتیم، در این جا هم حاکم است و شراکت در مفهوم به تعبیر استاد ما حضرت آیت الله جوادی آملی، نه فخری برای ممکن است، نه نقصی برای واجب است.

الان ابوسفیان انسان است، معاویه هم انسان است، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمومنین (علیه‌السلام) هم انسان هستند به این معنا که تعریف انسان در هر دو صادق است اما معنی‌اش این نیست که اگر او انسان است، این هم انسان است، مصداق یکی است، رتبه یکی است.

یکی از جماد پست‌تر است، دیگری «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى».

(مجری)

آرزو می‌کنم نماز اول وقت شما هم قبول باشد، یک سوالی را قبل از این که به استقبال اذان برویم، خدمت حاج آقا مطرح کردم که حاج آقا گفتند پاسخش طولانی‌تر می‌شود، موقوف به این زمان شد، اجازه بدهید دوباره بخوانم. در مورد بحث علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) بود که ایشان در اواخر عمر، این قدر دچار فراموشی شده بودند که در بیمارستان حتی لیوان آب دستشان می‌دادند، باید به ایشان تذکر می‌دادند که آب است، بفرمایید میل کنید ولی در همان حال که مرحوم علامه زیر لب زمزمه‌ای داشتند و وقتی از ایشان می‌پرسیدند چه می‌کنید؟ می‌فرمودند: «تکلم با حضرت حق».

این مطلب نشانه چیست، به خصوص که در اکثر افرادی که آرایمر می‌گیرند شاهدیم که هم علوم حصولی و هم حضوری را از دست می‌دهند.

(استاد)

بله، ما علم را به دو بخش علم مستقر و علم مستودع تقسیم می‌کنیم. علم مستودع علمی است که در کهن سالی از بین می‌رود، تعبیر قرآن کریم این است که بعضی‌ها در ارذل عمر قرار می‌گیرند، «لَكِنَّ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا»، که همان اشاره‌ای به آرایمر دارد.

در آرایمر و فراموشی همه دانش‌ها مورد فراموشی قرار نمی‌گیرند و لذا دیدید که همه کسانی که آرایمر می‌گیرند حافظه کوتاه‌مدتشان را از دست می‌دهند اما حافظه بلندمدت را از دست نمی‌دهند، خاطرات چهل سال قبلش را یادش است اما کسی را که دیروز دیده‌است، امروز می‌بیند، بازشناسی نمی‌کند.

پاره‌ای از دانش‌ها ما داریم که این دانش‌ها با جان آدمی گره می‌خورد که از او در فلسفه به اتحاد علم و عالم و معلوم تعبیر می‌کنیم یا اتحاد عقل و عاقل و معقول.

این دانش‌ها از بین رفتنی نیست، چه این که هیچ دانش حضوری با آرزایم از بین نمی‌رود، من وقتی آرزایم می‌گیرم، خودم را گم نمی‌کنم، این جور نیست که گرسنه‌ام بشود، نفهمم گرسنه هستم. پس در حقیقت آن چه که از بین می‌رود پاره‌ای از دانش‌های علم حصولی است.

(مجری)

برای همگان هم یکسان نیست.

(استاد)

(یکسان) نیست، متفاوت است.

علامه طباطبایی اصلاً بحثشان متفاوت است به خاطر این که ما نوعی از دست دادن دانش‌های جزئی را داریم به خاطر رسیدن به دانش‌های کلی، مثل انسانی که در مقام سیر و سلوک به مقام فنا می‌رسد یا در آستانه مقام فنا است.

آن قدر واردات ربانی شدید است که دیگر انسان به این جزئیات توجهی ندارد و لذا می‌بینید علامه آب به دستش می‌دهید، اصلاً در این عالم نیست، به تعبیر ما تنازل ندارد، باید آب را به دهانش نزدیک کنیم ولی همان موقع دارد ذکر الهی را می‌گوید چون آن دانشی که باید باشد که ناشی از اتصال به مقام وحدت است، هست، وقتی وحدت جلوه کرد، احکام کثرت منمحو می‌شود و ضعیف می‌شود و این طبیعی است و این کمالی برای انسان است اگر خدا روزی کند و انسان به این کمال برسد.

چه طور می‌شود که امیرالمومنین (علیه‌السلام) درد پای خود را وقت کشیدن تیر از پا نمی‌فهمد، خب این دانش است دیگر، درد را انسان باید ادراک کند، این ادراک نیست، چرا؟ چون در سجده است و در مقام فنایی به سر می‌برد، این درد احساس نمی‌شود.

(مجری)

اجازه بدهید چند تا سوال، یک سوال دیگر مطرح کنم، از طرف شما چند سوال رسیده‌است، یک سوال مطرح کنم که بحثمان را یک مقدار پیش ببریم، ان شاء الله فرصت کنم آن‌ها را هم بخوانم. گونه‌های علم الهی کدامند؟ می‌شود برایمان بفرمایید.

(استاد)

بله خدای متعال دارای انواع گونه‌گون علم هستند، در یک تقسیم‌بندی می‌گوییم خدای متعال علم به خود دارد و علم به ما سوی خود دارد، خدای متعال خود برای خود مجهول نیست، خود برای خود معلوم است، ذات الهی در پیشگاه ذات الهی با همه اسماء و صفات و کمالات حضور دارد و این علم پروردگار است به خود که به این علم ذات به ذات می‌گوییم.

این علم ذاتی است یعنی مربوط به ذات پروردگار است، علم فعلی نیست.

می‌آییم در مقابل علم به خود، علم به ما سوی خود، علم به ما سوی الله را به دو بخش تقسیم می‌کنیم، می‌گوییم که علم قبل‌الایجاد و علم بعد‌الایجاد.

یعنی خدای متعال علمی قبل از ایجاد دارد و علمی بعد از ایجاد دارد.

قبل از این که خلقتی صورت گیرد، آفرینشی نقش ببندد، خدای متعال به آن چه که می‌خواسته‌است بیافریند، آگاه بوده (است) با تمام جزئیات و ضوابط و روابط، چه این که بعد از این هم که حالا خلق کرد و ایجاد شدند، خدای متعال به همه آگاه است.

پس ما در حقیقت سه گونه علم برای خدای متعال اثبات کردیم:

۱. علم ذات به ذات

۲. علم ذات الهی به ما سوی، اجمالاً

۳. علم ذات به ما سوی، تفصیلاً

علم ذات الهی به ما سوی، قبل از ایجاد یا علم ذات الهی به ما سوی خود، بعد از ایجاد، هر کدام از این‌ها دلیل خاص خود را دارد. دلیل این که خدای متعال به ذات خود علم دارد، در فلسفه این گونه ثابت شده‌است که خدای

متعال مجرد است، مادی نیست، ملاک جهل، مادیت است، ملاک علم، مجرد است. الان این قسمت میز به آن قسمت میز آگاهی ندارد چون آن قسمت در محضر این قسمت نیست، مادیت این چنین است.

ماده مایه انحجاب، مایه دور بودن، مایه عدم احاطه است. اگر موجودی مجرد بود، یعنی هیچ گونه مادیتی در او مطرح نبود، این همیشه خود پیش خود حاضر است، هیچ گونه حجابی برای او حاکم نیست. خدای متعال بدون شک مجرد است و چون مجرد است، پس خود پیش خود حاضر است، این را علم ذات به ذات می‌گوییم اما علم خدای متعال به ما سوی قبل از ایجاد دو دلیل برایش اقامه می‌کنیم. دلیل اول این است که خدای متعال علت همه موجودات است و در او شکی نیست، خدا فاعل الفواعل، علت الُعلل، مسبب الاسباب است، پس خدای متعال علت ما سوی است.

خب، علم به علت، علم به معلول است اجمالاً، اگر علم به علت کسی پیدا کرد، علت چون معلولات است، علم به او علم به همه معلولات است به نحو اجمال، به نحو اندماج که این را توضیح خواهم داد. مقدمه سوم این که خدای متعال الان گفتیم خودش به خودش علم دارد، پس خدای متعال به خودش علم دارد، خودش علت ما سوی است، علم به علت، علم به معلول است، پس خدای متعال به همه معلولات، به همه آفریده‌ها علم دارد.

برای این علم قبل‌الایجاد مثال می‌زنند فلاسفه و متکلمین برای این که یک مقدار مطلب برای ما درست بشود. ببینید یک مرجع تقلید، قوه اجتهاد دارد، درست شد؟

در یک روز صد تا استفتاء از او می‌شود، همه را جواب می‌دهد، این جواب‌ها در آن قوه استنباط بود یا نبود؟ بود، اجمالاً یا تفصیلاً؟ اجمالاً.

یک ریاضی‌دان که فوق‌تخصص ریاضی است، هر مسئله ریاضی که برایش عنوان می‌کنند، پاسخ دارد، این پاسخ‌ها در آن قوه ریاضیاتش بود یا نبود؟

بود به نحو بساطت، به نحو اجمال، علم به علت، علم به معلول است چون معلول از همین علت دارند سرچشمه می‌گیرند به نحو اجمال. دلیل دوم که متکلمین بیش تر به این دلیل مایل هستند، می‌گویند که آقا ما عالم را که می‌بینیم، ما سوی خدا را که می‌بینیم، وجود این‌ها دلالت دارد که علتی دارد، وجود معلول دلالت بر وجود علت می‌کند.

از آن طرف ما می‌بینیم این‌ها گتره نیستند، هدفمند، نظام‌مند، از ریزاتم‌ها بگیرد تا کهکشان‌ها، بر اساس دقیق‌ترین فرمول‌های ریاضی و فلسفی دارند می‌گردند و می‌چرخند.

همان طور که از اصل وجود آن‌ها به علت پی می‌بریم، از این هدفمندی و نظام‌مندی به عالم بودن و دانشمند بودن و با نقشه کار کردن علت پی می‌بریم.

این با نقشه کار کردن، این عالم بودن یعنی همان علم قبل از ایجاد، خدای متعال می‌دانسته که چه می‌کند و کرده‌است نه این که نعوذ بالله به خلقت خود جاهل باشد و بخواهد بدون نقشه کار کند، نه، نقشه الهی همان علم الهی قبل از ایجاد است.

در روایات ما هم فراوان بر این تأکید شده‌است که **عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ**، معلومی نبود اما خدای متعال چه بود؟ عالم بود.

می‌رسیم به قسم آخر، علم بعد از ایجاد، حالا خدای متعال آفرید، این علم بعد‌الایجاد یعنی همه آن چه که خلق شده‌است در محضر پروردگار است، چرا؟

چون قبلاً عرض کردیم خدا علم حصولی ندارد، خدا ذهن ندارد، علم خدا علم حضوری است، معنی علم حضوری یعنی چه؟

یعنی عالم در محضر خدا است، اصلاً عالم علم خدا است، اصلاً عالم، علم فعلی پروردگار است.

این گونه نیست که خدای متعال نعوذ بالله مثل من اگر بخواهم چیزی را بفهمم، باید آن را تصور کنم، نه، چه طور من خودم پیش خودم حاضر هستم، چه طور تصورات من پیش من حاضر است، تمام ما سوی الله، عند الله حاضر است و خوداً، به این علم تفصیلی پروردگار بعد از ایجاد می‌گوییم.

لذا می‌توانیم من و شما افتخار بکنیم، بگوییم ما به آن شرافت و کرامت، مشرف و مکرم هستیم که ما علم پروردگاریم، مشکلی هم نیست، درست است. عالم، علم پروردگار است.

مرحوم امام فرمودند: «عالم محضر خدا است، در محضر خدا معصیت نکنید».

آن دو قسم اول، یعنی علم ذات به ذات و علم ذات به ماسوی ذات تفصیلاً نه، اجمالاً، این دو تا را علم ذاتی می‌گوییم.

این علم بعداً ایجاد را علم فعلی می‌گوییم. قبلاً گفتیم در صفات ذات و صفات فعل، صفات ذات لا یتغیّر است ولی صفات فعل قابل کم شدن، زیاد شدن، حدوث و همه این مسائل هست.

(مجری)

دوسه تا سوال به دستم رسیده‌است، مربوط به همین بحث اخیر هست، سه دقیقه هم بیشتر فرصت ندارم، سریع بخوانم.

متکلمان، فیلسوفان با طرح علم خدا قبل از ایجاد دنبال حل چه مشکلی هستند؟

(استاد)

سوال بسیار خوبی است، حل مشکل این که اگر بگوییم خدای متعال بدون نقشه کار کرده‌است و با این که بدون نقشه کار کرده‌است، این جهان آفرینش نظام‌مند و هدفمند درآمده‌است، ما سنخیت بین علت و معلول را از دست می‌دهیم و حال این که سنخیت بین علت و معلول ضروری است.

ببینید، آتش با سوزاندن سنخیت دارد، آب با تر کردن سنخیت دارد، معنا ندارد علت با معلول سنخیت نداشته‌باشد، سنخیت آن ربط وجودی است.

اگر قرار بشود جهان نظام‌مند و هدفمند و این قدر دقیق که همه را دیوانه کرده‌است این نظام‌مندی عالم، از خدایی که این خدا بی نقشه کار می‌کند، گتره کار می‌کند، این دو قابل سازش نیست. لذا آن علم پیشین را باید داشته‌باشیم تا این نظام‌مندی و هدفمندی را بتوانیم تفسیر کنیم.

(مجری)

این هم پرسیدند آیا مشیت خداوند، فعل خدا است یا ذات خدا و اگر فعل خدا است در کجا قرار گرفته‌است؟

(استاد)

مشیت و اراده الهی به بحثش مفصلاً می‌رسیم، آن چه که الان باید اشاره کنیم که جواب این عزیز را داده‌باشیم این است که اصولاً اختلاف بین متفکران اسلامی که آیا اراده، هم اراده ذاتی است هم اراده فعلی است که جناب ملاصدرا می‌گوید یا اراده فقط اراده فعلی است و ما اراده ذاتی نداریم که این را مرحوم علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) می‌گوید.

اساس اختلاف این دو مبنا است که می‌توانیم به این تفسیر بنشینیم که آیا ما اراده در مقام ذات داریم یا نداریم، اگر نداشته‌باشیم اراده فقط در مقام فعل الهی است که «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَشِيَّةَ وَخَلَقَ بِالْمَشِيَّةِ كُلَّ الْأَشْيَاءِ»، یا نه اراده در مقام ذات هم هست، حالا به علم و قدرت برمی‌گردد یا چیز دیگر، خودش بحث مفصلی دارد، ان شاء الله در بحث اراده به این بحث خواهیم پرداخت.

(مجری)

اگر علم خدا به چیزی تعلق گرفته‌باشد، آن امر محتوم است؟

مثلاً اگر علم خدا تعلق گرفته‌است که شقی باشد، نمی‌تواند شقی باشد؟

(استاد)

این را قبلاً در بحث قضا و قدر و اختیار و اراده گفته‌بودیم، علم خدای متعال به اشیاء تعلق می‌گیرد به تعبیر من با بند و بیلش. من انسان اگر مختار هستم و در این مختار بودن مجبورم، اگر خدای متعال به سعادت و شقاوت من علمش تعلق بگیرد، آن سعادت و شقاوت رقم‌زده‌شده‌ی توسط خود من است.

این‌گونه نیست من برای خودم سعادت رقم بزنم، خدا برای من شقاوت بخواهد و من برای خودم شقاوت رقم بزنم، خدا برای من سعادت بخواهد.

(مجری)

خیلی متشکرم.